



انیس جان

حالا که دیگر در میان ما نیستی و جانَت از سمت و سوی هیچ کدام از "سرویس های امنیتی" دشمنان در خطر نیست، راحت می توان از تو سخن گفت

بگذار نسل امروز و فردا و پس فردا تو را بشناسند؛

مردی بود خواستنی و با شکوه به نام "انیس نقاش" استاد و فرمانده شهید افسانه ای، "حاج عماد مغنیه"

انیس بارها گفته بود؛ "اگر کسی به من می گفت که همه جان و وجودم را برای یک ساعت از عمر او بدهم، این کار را برای کسی جز عماد نمی کردم"

او قرارهایش با "حاج رضوان" یا در تهران بود یا در بیروت، حاج عماد می گفت دو وطن دارد؛ "ایران و لبنان"

انیس جان یادش بخیر که تعریف می کردی از شرکت در جلسات فلسفه ی آیت الله خسرو شاهی و اینکه مجاهدی که فلسفه و حکمت نداند "تخریبش"

بیشتر است از "جهادش" و می گفתי برای همین هم "عماد" را بیشتر از همه شاگردانم دوست داشتم، همه در "کمپ آموزش" شیفته ی تیراندازی بودند

ولی عماد فراتر از شوق به تیراندازی تشنه ی فهمیدن معقولات بود، مدام دستش قلم و دفترچه ای بود و در هر فرصتی از من سوال می کرد تا "مبانی"

اعتقادی اش را آموزش ببیند و استوار کند...

پرسیدیم آن زمان حاج عماد چند سالش بود؟ گفתי ۱۶ سال

انیس جان، برایمان گفתי اشتراک من و عماد در این بود که هر دوی ما گمشده ای داشتیم و آرام نمی گرفتیم، تا اینکه اول من و بعد عماد گمشده مان را در

"امام روح الله" و "انقلاب اسلامی" یافتیم و بعد از این "کشف" آسمانی دیگر نه گم شدیم و نه گم شده داشتیم، تازه گمشده دارها را کمک می کردیم تا سوار

کشتی نجات "خمینی" شوند

او مجاهد و سرباز خمینی شده بود، جانش شده بود "خمینی" به انیس خبر داده بودند که "شاپور بختیار" نقشه ی کودتا و ترور "امام" را کشیده است...

خبر را که شنید دیگر آرام و قرار نداشت، حکم اعدام انقلابی بختیار را گرفت و راهی "فرانسه" شد، اما "ساده لوحانه" یکی از مسئولین ماجرا را لو داد و حفاظت از بختیار شدت گرفت و انیس موفق نشد، خودش هم تیر خورد، تا آخر عمر هم می گفت هنوز افسوس آنکه نتوانستم بختیار را به درک واصل کنم را می خورم

مرحبا به غیرت و معرفت مجاهد

انیس المجاهدین مدام با "حاج قاسم" آسمانی مرتبط بود و با هم صمیمی بودند، یک وقت خاطره ای را تعریف می کرد از حکمت و تدبیر سردار دلها می گفت؛ حزب الله تلاش کرد که در جنگ ۲۲ روزه از مصر بخواهد که اجازه دهد زخمی های جنگ را از غزه برای مداوا از مرز آنها خارج کند ولی حسنی مبارک اجازه نداد...

با تدبیر حاج قاسم و اجرای حاج عماد اتفاق عجیبی رخ داد که نه تنها مجروحان را از آنجا خارج کردیم، بلکه سلاح به دست اهالی غزه رساندیم. به این ترتیب که حاج قاسم گفت " مگر مردم دارو و غذا نمی خواهند، مگر مجاهدان سلاح نمی خواهند پس چرا نشسته اند؟ کافی است به سمت مرزهای العریش مصر هجوم بیاورند و از مرز بگذرند، هم غذا و دارو آنجا است هم سلاح آماده کرده ایم؛ هجوم بیاورند"

فلسطینی ها هم این کار را کردند بدون آنکه متوجه شوند از کجا دستور می گیرند، هجوم آوردند، از مرز گذشتند و مایحتاج و سلاح خود را دریافت کردند و برگشتند و مقاومت کردند و در جنگ پیروز شدند. این تدبیر حاج قاسم بود.

انیس عزیز، از نوجوانی گمنام و بی صدا تمام اوقات را بر ضد استکبار و صهیون غرق مجاهدت بودی، حالا آرام بگیر در بهشت قرب، بر سر خوان خاص و کریمه ی حضرت بانو زینب کبری سلام الله علیها

خوش باش و خوش بگذران کنار عماد عزیزت، حاج قاسم بی همتا
روح شاد، راحت ادامه دارد

